

نگرشی بر مسئله‌شناسی فرهنگی جامعه ایرانی

دبیرخانه شورای فرهنگ عمومی کشور

خرداد ۱۴۰۱ ه.ش

فهرست

- طرح مسئله ۲
- ۱- نشاط، امید و مشارکت اجتماعی در برابر فرسایش اجتماعی ۴
- ۲- عدالت فرهنگی و بوم‌محوری ۷
- عدالت فرهنگی ۷
- زیست‌بوم‌گرایی فرهنگی ۹
- ۳- از هویت فرهنگی تا رویای ملی ۱۰
- هویت فرهنگی و انسجام اجتماعی ۱۰
- ۱- شناخت پایه‌های کهن تاریخی انسجام اجتماعی و هویت ملی ایرانیان ۱۱
- ۲- بازاندیشی در گفتار سیاسی جمهوری اسلامی از «هویت ملی ایرانیان» و بازتعریف انگاره «ملت ایران» ۱۲
- ۳- شناخت علل ساختاری و عینی تضعیف انسجام اجتماعی و مهار آن ۱۳
- ۴- شناخت و پایش روزآمد شکاف‌های متقاطع و چندلایه جامعه ایرانی ۱۳
- ۵- تصحیح نگاه دولت ملی در ایران از بینش امنیتی به بینش اجتماعی ۱۴
- روای ملی و روایت ایران آینده ۱۵

طرح مسئله

مسئله‌شناسی گام اول سیاست‌گذاری است که برای سیاست‌گذار تولید معرفت و مسئله می‌کند. رویکرد مسئله‌شناسی نقش مهمی در جهت‌گیری سیاست‌گذاری دارد؛ بدین معنا که منطق مسئله‌شناسی، جهت سیاست‌گذاری عمومی و فرهنگی را مشخص می‌سازد. به عنوان مثال اگر مسئله به مثابه آسیب، فرصت، تفاوت یا مشکل شناخته شود، سیاست‌گذار با جهان‌ها، ابزارها، نتایج و پیامدهای مختلفی روبرو خواهد شد که هر کدام فرایند خاص خود را طی خواهند نمود. به نظر می‌رسد در فرایند مسئله‌شناسی، بخشی از چالش‌ها و نابسامانی فرهنگی و اجتماعی جامعه ایرانی، متأثر از غلبه رویکرد آسیب‌شناسی در امر سیاست‌گذاری عمومی و فرهنگی است. نگاه آسیب‌شناسی، جامعه را به مثابه یک بدن در نظر گرفته و سیاست‌گذار، وظیفه نوعی درمان را بر عهده دارد، بنابراین فعالیت پس از پیدایش آسیب شروع شده و همزمان با رفع آن منقضی می‌گردد. غلبه این رویکرد باعث شکل‌گیری سیاست‌ها و برنامه‌های کوتاه‌مدت، محافظه‌کارانه، کمی‌گرا، تقلیل‌گرایانه، فرمایشی، ایدئولوژیک افراطی، واکنشی، منفعل، معلول‌گرا، کلینیکال، تهدیدمحور، تقلیدی، توده‌ای و ضدخلاقیت شده است. لازم به ذکر است سویه این نقد، نفی کلیت رویکرد آسیب‌شناسی و هر گونه فایده آن نیست، بلکه مقصود اصالت بخشی و غلبه آن در مسئله‌شناسی و سیاست‌گذاری است.

در برابر این رویکرد، مسئله‌شناسی و سیاست‌گذاری فرصت‌محور است در مواجهه با پدیده‌های مختلف بر فرصت‌های موجود متمرکز شده و با احیای انباشت فرهنگی و تاریخی به دنبال خلق روایت است. در این نگاه مسئله فرهنگی عبارتست از چالش‌های ناشی از ناهمسانی میان کنشگر و منابع فرهنگی که واجد فرصت‌ها و تهدیدهای خاص خود است، اگر سیاست‌گذار به درستی از منابع فرهنگی استفاده کند، نه تنها می‌تواند بعد تهدیدآمیز مسئله را حل کند، بلکه می‌تواند منجر به رشد و توسعه فرهنگی و افزایش سرمایه اجتماعی نیز گردد. این خلق روایت باید در سطوح مختلف سیاست‌های توسعه عمرانی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، امنیتی، فرهنگی و رسانه‌ای جلوه‌گر باشد و حتی در شخصیت مسئولین نهادینه شود.

در این منطق ضمن برخورداری از سایر رویکردهای جامعه‌شناختی (مسئله به مثابه آسیب)، مردم‌شناختی (مسئله به مثابه تفاوت)، مطالعات فرهنگی (مسئله به مثابه آشنایی زدایی/قدرت)، خط‌مشی‌گذاری عمومی (مسئله به مثابه مشکل)، نشانه‌شناسی (مسئله به مثابه نظم در آشوب)، سیاست‌گذاری (مسئله به مثابه ایده/مسئله به مثابه منبع فرهنگی)، مسائل در فرایند روایت‌سازی قرار می‌گیرند. جهان آینده، جهان روایت‌هاست؛ روایتی که مبتنی بر فرصت‌ها، منابع فرهنگی و تاریخی استوار است. لذا کشورها و فرهنگ‌هایی در نظم جدید می‌توانند نقش آفرینی کنند که در پیوند گذشته و حال، آینده را روایت کنند. (history and story) به همین دلیل مسئله‌شناسی مبتنی بر فرصت، به معنای سیاست‌گذاری خلاق است و روایت ایران آینده در چنین بستری امکان‌پذیر است. از این رو در رویکرد فرصت‌محور به عنوان منطق مسئله‌شناسی، سیاست‌گذاری روایت‌محور، زمینه‌های مشارکت و افزایش سرمایه اجتماعی، هویت محوری، اعتماد عمومی، تغییر و ارتقای برند و... را مهیا می‌کند.

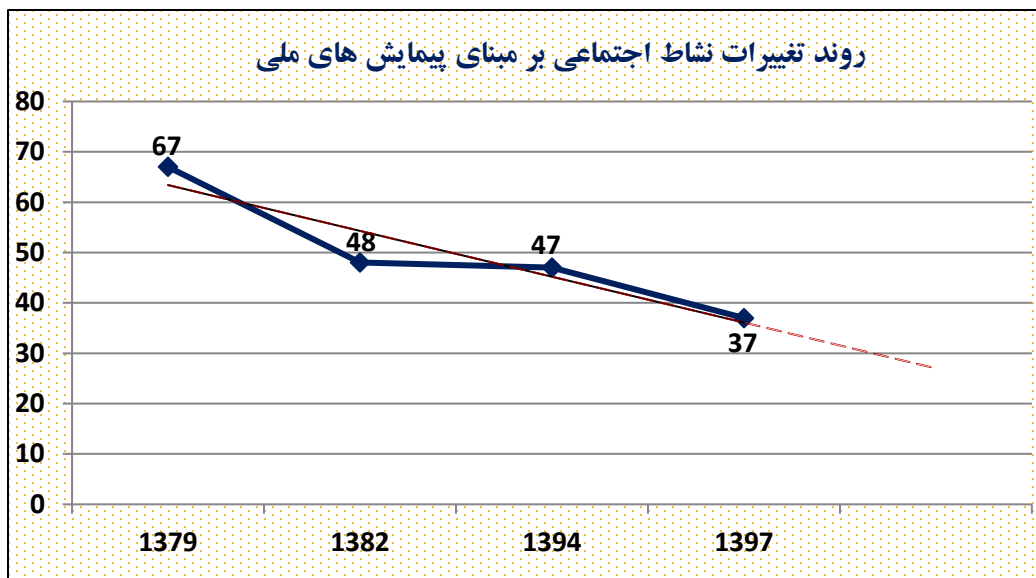
طرح این گونه مباحث، ضرورت وجود کارگروهی جهت طراحی و زمینه‌سازی روایت ایران آینده و ترسیم چارچوب راهبردی فعالیت‌های دولت سیزدهم در عرصه فرهنگی را آشکار می‌سازد. کارگروه فرهنگی-اجتماعی مرکز بررسی‌های استراتژیک می‌تواند ضمن طرح چارچوب کلان‌مسائل فرهنگی-اجتماعی و سیاست‌گذاری در این عرصه، به سوی تدوین دکترین فرهنگی دولت مردمی گام بردارد؛ چه این که یکی از انتقادهای مطرح شده در نسبت با عملکرد دولت سیزدهم، عدم شفافیت رویکرد گفتمانی آن و نبود خط‌مشی‌های کلان‌گفتمانی در ارتباط با سیاست‌ها و اقدامات مرتبط است. برای تحقق این نگاه، تشکیل گروه‌های اندیشکده‌ای در حوزه فرهنگ و علوم انسانی که فارغ از مناسبات نهادی و دیوان‌سالارانه نهاد دولت و دانشگاه باشند، ضروری به نظر می‌رسد؛ هم‌چنین مرکز بررسی‌های استراتژیک نهاد ریاست جمهوری می‌تواند مکانی برای گفتگو و مشارکت نخبگان فرهنگی با گرایش‌های ارزشی متفاوت در فرایند حکم‌رانی باشد.

۱- نشاط، امید و مشارکت اجتماعی در برابر فرسایش اجتماعی

همه‌گیری کرونا، جامعه جهانی را با مسائل گسترده و گوناگونی مواجه کرد که جامعه ایرانی نیز از این پیامدها مستثنی نبوده است. علاوه بر تأثیرات سوئی که گسترش ویروس کرونا در حوزه بهداشت و سلامت به جای گذاشت؛ دارای ابعاد مهم اقتصادی، اجتماعی، روانی و حتی سیاست و امنیتی بوده است. حالا پس از گذشت بیش از دو سال، با تحقق واکسیناسیون عمومی و ارائه خدمات گسترده بهداشتی و درمانی، می‌توان اذعان داشت که ابعاد مخاطره آمیز این ویروس، نسبتاً کنترل شده است. در این برهه یکی از مهم‌ترین مسائلی که اکثر دولت‌ها در سطح بین‌الملل در حال برنامه‌ریزی برای آن هستند، مسئله ترمیم اجتماعی در دوران پساکرونا است. در ایران نیز تدوین برنامه‌ای همه‌جانبه برای احیای نشاط اجتماعی با توجه به فرصت‌ها و اقتضائات خاص فرهنگ ایرانی و اسلامی ضروری به نظر می‌رسد.

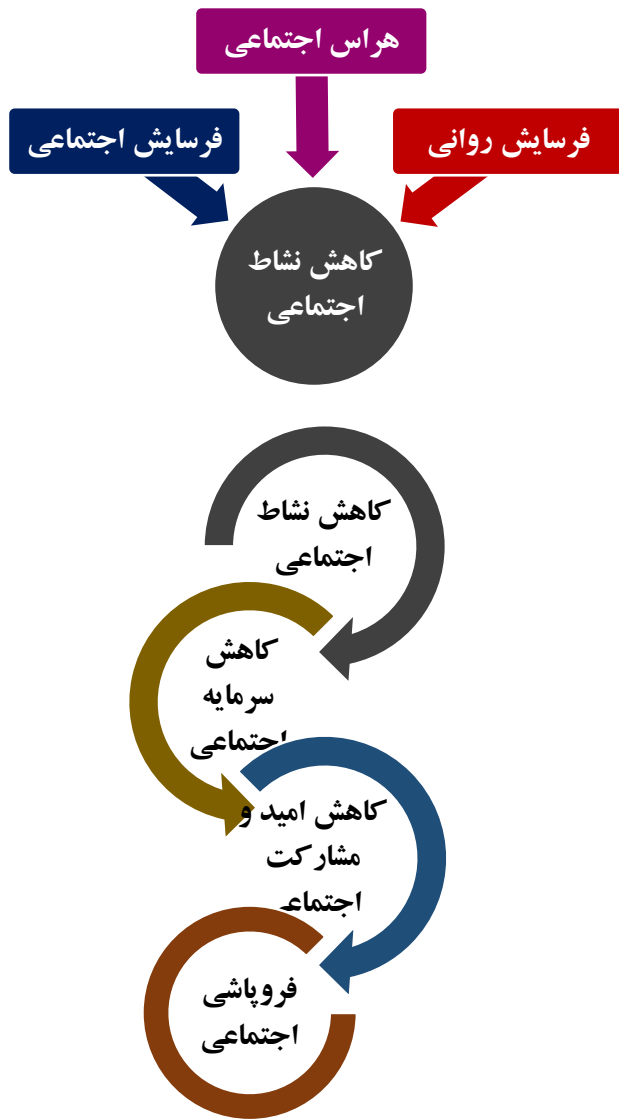
نکته حائز اهمیت آن که شیوع کرونا باعث ایجاد فرسایش روانی شده که ضمن ترکیب با فرسایش اجتماعی، می‌تواند منجر به کاهش گسترده نشاط اجتماعی شود. این مسئله از آن جهت اهمیت می‌یابد که جامعه ایرانی در سال‌های اخیر خود با چالش سرمایه اجتماعی و کاهش امید و نشاط اجتماعی مواجه بوده است و شیوع کرونا این فرایند را تسریع کرده و به شکلی معناداری افزایش داده است. بر اساس آمار اعلامی معاون بهزیستی، اختلافات حاد خانوادگی در دوران کرونا ۲۵ درصد افزایش یافته است؛ هم‌چنین بنا بر گزارش دیگری که مرکز افکارسنجی دفتر طرح‌های ملی پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات منتشر کرده است، ۳۵ درصد مردم بیشتر از قبل در عرصه‌های مختلف زندگی احساس ناامنی می‌کنند و حدود ۲۸ درصد از مردم در دوران شیوع کرونا، بیشتر از قبل نسبت به آینده ناامید شده‌اند.

از طرف دیگر بر اساس گزارشی که مرکز رصد فرهنگی منتشر کرده است، طی پژوهشی که در سال ۱۳۹۷ انجام شده، بیش از ۶۸ درصد مردم با این گزاره که «امروز زندگی هر ایرانی خیلی بدتر از آن چیزی است که باید باشد» موافق بوده‌اند؛ پیش‌بینی می‌شود که در سه سال اخیر نیز این سنجه شدت یافته و افزایش پیدا کرده است. اعتماد به سازمان‌ها و نهادهای رسمی از ۴۷ درصد در سال ۱۳۸۶ به ۲۶ درصد در سال ۱۳۹۷ رسیده است. هم‌چنین در سایر سنجه‌ها - نظیر فعالیت داوطلبانه اجتماعی، اعتماد به موفقیت نظام در حل مسائل و ... - نیز در سالیان اخیر با کاهش معنادار مواجهیم. مهم‌تر از همه موارد ذکر شده، سیر تغییرات نشاط اجتماعی در طی سالیان اخیر است که در نمودار زیر قابل مشاهده می‌باشد. این پیمایش‌ها مربوط به دوران پیش از همه‌گیری ویروس کروناست؛ بنابراین بدیهی است که طی سه سال اخیر - با توجه به پیامدها و اقتضائات خاص اجتماعی و مراقبت‌های کرونایی - میزان نشاط اجتماعی به شکل معناداری کاهش یافته باشد. هم‌چنین مطالعات و پژوهش‌های اجتماعی نشان می‌دهد جامعه ایرانی در سالیان اخیر با مسائل مهمی در حوزه نگرش‌ها و رفتارهای اجتماعی مواجه شده است؛ به عنوان مثال در موج سوم سنجش ارزش‌ها و نگرش‌های جامعه ایرانی (۱۳۹۴)، به کاهش اعتماد عمومی و کاهش سرمایه اجتماعی اشاره شده که این روند در طی سالیان اخیر نیز پررنگ‌تر شده است.



یکی از مهمترین مسائل که به عنوان ریشه بسیاری از امور در ساحت اجتماعی لحاظ می شود، مسئله کاهش اعتماد عمومی و کاهش سرمایه اجتماعی است که در سال های اخیر شدت گرفته است و نتیجه آن در کاهش مشارکت در انتخابات مجلس شورای اسلامی ۱۳۹۹ و انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۴۰۰ نمایان شد. لازم به ذکر است، از منظر اندیشمندان علوم اجتماعی، کاهش سرمایه اجتماعی منجر به ایجاد شکاف، سردرگمی، فرسایش و بی تفاوتی اجتماعی می شود. همچنین جامعه ایران درگیر مسئله ای به نام خیانت اجتماعی است که از سطح امرجنسی تا امر سیاسی، اقتصادی، امنیتی و ارتباطات انسانی و اجتماعی آن را دربر گرفته است. مقصود از خیانت اجتماعی عدم اعتماد و تعهد زوجین به یکدیگر در خانواده، عدم اعتماد و وفاداری مردم به نهادها و ساختارها حاکمیت و بیگانگی و بی تفاوتی مردم نسبت به ارزش های اجتماعی جامعه است.

یکی از مسائل در این زمینه، ناامیدی و خودکم بینی است، با توجه به غلبه طولانی مدت تمدنی غرب بر ساختارهای فرهنگی و سیاسی و اقتصادی ایران در اواخر دوره صفوی، قاجار و پهلوی و ریشه دواندن آن در حافظه جمعی و ناخودآگاه تاریخی ملت ایران، ما در مواجهه با غرب، بالقوه دارای این ضعف می باشیم، از طرفی قدرت ظاهری امروز غرب نیز ممکن است عده ای را مرعوب خود کند و با وجود گذشت ۴ دهه از انقلاب اسلامی، هنوز در برخی موارد نفوذ یا تأثیرپذیری پنهان از تمدن غرب مشهود است. در برابر این مسئله نیاز به خودباوری، قدرت درونزا یا درونمان و امید داریم. رهبر معظم انقلاب در این باره می گویند: «ترس و نومیدی را از خود و دیگران برانید. این نخستین و ریشه ای ترین جهاد شما است.» (۱۳۹۷/۱۱/۲۲)



۲- عدالت فرهنگی و بوم‌محوری

عدالت فرهنگی

چگونگی تحقق سیاست عدالت فرهنگی متأثر از مکتب فکری حکومت هاست. لیبرالیسم راست‌گرا تا سوسیالیسم، ابتدا و انتهای یک طیف را شامل می‌شوند. لیبرالیسم راست‌گرا دخالت دولت را در فرهنگ بر نمی‌تابد و تنها ملاک «اجرای عدالت» را برقراری آزادی می‌داند، درحالی‌که از نگاه سوسیالیسم، دولت دخالت حداکثری در فرهنگ را برای اجرای عدالت فرهنگی خواهد داشت. از نگاه لیبرالیسم، دولت فقط ضامن آزادی است، اما سوسیالیسم تمام منابع و فرصت‌های فرهنگی را در اختیار می‌گیرد و نقش مردم را در فرهنگ به شدت محدود و تنگ می‌کند. هر دو رویکرد نتیجه یکسانی در بر خواهند داشت: نگاه لیبرالیسم به انحصار فرهنگی منجر خواهد شد، به نحوی که افراد دارای شایستگی و خلاقیت راهی به بسیاری از حوزه‌های فرهنگ نمی‌یابند و این حوزه در اختیار صاحبان قدرت خواهد بود و نگاه سوسیالیستی نیز در همان ابتدا شایستگی، خلاقیت و رقابت را نادیده می‌انگارد و تسلط قدرت را بر فرهنگ چیره می‌سازد. هر دو رویکردی اقتصادی به فرهنگ دارند. سوسیالیسم فرهنگ را نتیجه روابط تولید و لیبرالیسم فرهنگ را نتیجه روابط بازار ترسیم می‌کند. آنچه هم‌اکنون در کشورهای توسعه‌یافته به عنوان راه حل مطلوب در خصوص نقش دولت در فرهنگ مطرح شده است کنش متوازن‌کننده دولت است که نه متضمن نگاه لیبرالیست راست و نه سوسیالیست چپ است.

رویکرد اخیر به رویکرد مردم‌سالاری فرهنگی نزدیک می‌شود که رویکرد میانه‌ای به حساب می‌آید. نقش دولت موازنه‌مناسبات فرهنگی مردم در عین توجه به شایستگی‌ها و به رسمیت شناختن رقابت‌ها و حفظ عدالت مبتنی بر معنویت است. به نظر می‌آید رویکرد مردم‌سالاری فرهنگی در کنار دیدگاه اندیشمندان مسلمان می‌تواند مؤلفه‌های مطلوبی برای عدالت فرهنگی فراهم آورد؛ در حالی‌که دولت در مناسبات فرهنگی کمترین دخالت را دارد و تنها زمینه‌های آن (اعم از تولید، خلاقیت، توزیع و مصرف فرهنگی همچون رشد‌انگیزه‌های معنوی عدالت در میان مردم (عدالت فردی، میانه‌روی، اخوت، پرهیز از خودکامگی و خودبرتربینی و انحصارطلبی، انگیزه‌های بشردوستانه)، آزادی، دسترسی برابر، مشارکت، و آموزش را تضمین می‌کند، از سوی دیگر برای مقابله با انحصار فرهنگی به حمایت از ظرفیت‌های بالقوه فرهنگی و حفظ تنوع فرهنگی در تمام مراحل تولید، توزیع و مصرف فرهنگی همت می‌گمارد.

مؤلفه‌های سیاستی عدالت فرهنگی

برابری اصل اولی برای عدالت است که در تمام نظریات، اندیشه‌ها، و سندهای ملی و بین‌المللی بر آن تأکید شده است. این برابری تمام مراحل تولید و خلاقیت فرهنگی، توزیع، و مصرف فرهنگی را شامل می‌شود. دولت نه تنها نمی‌تواند محدودیتی برای دسترسی افراد به این حوزه‌ها ایجاد کند که می‌باید موانع دسترسی به منابع و ظرفیت‌های فرهنگی را رفع کند. دغدغه محرومیت‌زدایی نیز در همین بخش قابل طرح است. تمرکززدایی یکی از راهبردهای ایجاد دسترسی برابر قلمداد می‌شود.

توزیع واقعی تسهیلات فرهنگی و هنری بسیار متغیر است و ممکن است فقدان بیش از آنچه به نظر می آید وجود داشته باشد. حتی صرف توزیع مناسب جغرافیایی به خودی خود دسترسی را تضمین نمی کند؛ موانع فیزیکی، اقتصادی، و اجتماعی برای مشارکت وجود دارد. بنابراین، ضروری است شاخص های زیربنایی را با در نظر گرفتن دسترسی پذیری تعیین کنیم.

در یک جمع بندی می توان دسترسی را در دو مقوله کلی پیگیری کرد؛ اول افزایش امکانات، تولید و توزیع مناسب و عادلانه فرصت های مشارکت و فعالیت در فرهنگ؛ و سیاست دوم، شناخت و رفع موانع دسترسی مردم به این امکانات است. از این رو، شناخت موانع اصلی دسترسی به فعالیت ها و مشارکت های فرهنگی و رفع آن از جمله مهمترین اقدامات سیاست گذاری در حوزه فرهنگ است. قانون اساسی بر رفع محرومیت ها و ایجاد امکانات عادلانه تأکید دارد (اصل ۱۲). سیاست فرهنگی نیز در اصول، فراهم کردن امکانات و گسترش زمینه مشارکت و همگانی شدن فرهنگ را مورد توجه قرار داده است. همچنین در اولویت ها و سیاست های کلی، بر ایجاد زمینه مناسب برای بهره گیری فرهنگی از اوقات فراغت، ساماندهی بازار محصولات فرهنگی، و اصلاح شبکه توزیع تأکید دارد. علاوه بر این، موضوع بسیاری از سیاست های حمایتی افزایش و رفع موانع دسترسی مردم به امکانات و فعالیت های فرهنگی است. نکته مهمی که در زمینه سیاست عدالت فرهنگی باید در نظر داشت این که فرهنگ ایران تنها فرهنگ مرکزی نیست، بلکه همه فرهنگ ها در آن سهیم اند. سیاست های دولت نباید به سمت فرهنگ خاصی گرایش یابد و سیاست های خویش را تنها بر اساس این معیار اتخاذ و سنجش کند. مهم تر آنکه دولت باید مانع از برتر انگاشته شدن و تسلط فرهنگ مرکزی نسبت به فرهنگ های دیگر شود؛ به گونه ای که فرهنگ مرکزی بر دیگر فرهنگ ها چیره شود.

زیست‌بوم‌گرایی فرهنگی

از دیگر مسائل مهم جامعه ایرانی، بحث تمرکزگرایی فرهنگی از حیث سیاستی، ساختاری، بودجه‌ای، نیروی انسانی و... است. لذا تقابل میان متن و حاشیه و تهرانیزه کردن فرهنگ، مسئله پرننگی است که تا به امروز پیامدهای سخت آن را شاهد هستیم. در مقابل این نگاه، رویکرد زیست‌بوم‌گرا یا بوم‌مبنا قرار دارد که به دنبال کشف و پیجویی الگوهای توسعه و آبادانی خاص هر منطقه است که مبتنی بر اقتضانات خاص محلی و دانش بومی و توسط کنشگران بومی طراحی می‌شود. در توسعه بوم‌مبنا تأکید بر این است که با توجه به تکرر و تنوع محیط‌های جغرافیایی، تاریخی و اجتماعی، الگوهای توسعه هر کدام نیز باید به صورت درون‌مان، از دل اقتضانات و دانش بومی همان بوم جوشیده و طرح ریزی شود؛ بنابراین الگوی توسعه بوم‌مبنا مبتنی بر تاریخ، جغرافیا و منابع فرهنگی هر ناحیه فرهنگی شکل می‌گیرد و پایه‌گذار و مجری اصلی آن، کنشگران بومی هستند.

منظور از منابع فرهنگی، ظرفیت‌ها و دارایی‌های مادی و معنوی خاص هر فرهنگ است که با تکیه به ظرفیت آن‌ها می‌توان با مسائل فرهنگی آن جامعه مواجه شده و در جهت آبادانی و توسعه همه‌جانبه از آن‌ها بهره‌جست. هر فرهنگ دارای دو عنصر مادی (ملموس) و معنوی (ناملموس) است. عناصر مادی فرهنگ، به آن دسته از عناصر فرهنگی اطلاق می‌شود که محسوس، ملموس و قابل اندازه‌گیری با موازین علمی و کمی می‌باشند، مانند ابزار کار، وسایل صنعتی، وسایل و لوازم خانه، وسایل موتوری، ابداعات برقی، ساختمان‌ها، بناها، جاده‌ها و راه‌آهن؛ هم‌چنین می‌توان از عناصر مادی فرهنگ به میراث فرهنگی، تکنولوژی فرهنگی، صنعت فرهنگی، فیلم، سینما و غیره نیز اشاره کرد. عناصر معنوی یا ناملموس فرهنگ، آن دسته از عناصر فرهنگی هستند که جنبه شیئی ندارند و غیرقابل اندازه‌گیری یا مقایسه با محک علمی و کمی می‌باشند و از طریق خط و زبان انتقال می‌پذیرند مانند شخصیت‌های فضیلت‌مند فرهنگی گذشته یا معاصر، شخصیت‌های کنشگر خودانگیخته فرهنگی، معتقدات، آداب و رسوم، سنت‌ها و قوانین و مقررات، ارزش‌ها و هنجارها و فلسفه و اخلاق که در واقع هویت فرهنگی و سرمایه معنوی یک جامعه را تشکیل می‌دهند.

۳- از هویت فرهنگی تا رویای ملی

هویت فرهنگی و انسجام اجتماعی

یک (انقلاب اسلامی، خود لحظه تجدید و بازیابی انسجام اجتماعی در سایه حل و فصل بحران هویت در ایران است. بحرانی که با مواجهه ایرانیان با تمدن غرب مدرن در عهد قاجار به تدریج در تاروپود و ذهن و زبان و جهان ایرانی رسوخ کرده بود. جامعه‌شناسان ایرانی غالباً بدون در نظر گرفتن حقیقت ژرف و فراگیر انقلاب اسلامی، روایت بحران هویت ایرانیان را به نحو یکدست و یکنواخت و بدون رهیابی به نقطه امید به رهایی روایت می‌کنند. حال آنکه واقعه انقلاب اسلامی به لحاظ جامعه-شناختی ممکن نمی‌بود مگر آنکه بحران هویت و ازهم گسیختگی ذهنی و عینی جامعه ایرانی دست کم به نقطه حل و فصل نزدیک شده باشد. چراکه وقوع انقلاب به خودی خود در هر جامعه‌ای مستلزم بالاترین و عمیق‌ترین درجه همبستگی اجتماعی میان مردم یک سرزمین است. حال اگر گستره بی‌نظیر انقلاب اسلامی ایران را در نظر بگیریم - که به شهادت اندیشمندان بزرگی چون فوکو با هیچ یک از انقلابات عصر مدرن قابل قیاس نیست - این واقعیت بیشتر خود را نمایان می‌کند. روشنفکران ایرانی و جامعه‌شناسان وطنی اما غالباً این واقعه عظیم را در معادلات و ملاحظات و آراء خود لحاظ نمی‌کنند و به شکلی یکنواخت بحران هویت ملی و انسجام اجتماعی در ایران معاصر را درباب شرایط پیش و پس از انقلاب روایت می‌کنند. پس باید دانست که انقلاب اسلامی نقطه بازیابی افق تازه برای تجدید حیات جامعه ایرانی و بازسازی انسجام اجتماعی و نظم هنجاری در ایران معاصر است.

دو مسئله‌ای که امروز پیش روی ماست، سست شدن پایه‌های نظمی است که از پس تحول انقلاب به وجود آمده بود. بحران انسجام اجتماعی و هویت ملی امروزه بیشتر محصول تزلزل در ارکان و بنیادهای ذهنی، عینی و وجودی طرح انقلاب اسلامی برای تعریف و تقویم «ملت ایران» و دولت آن است. این صورت مسئله در عین آنکه چشم بر بحران نمی‌بندد اما نحوه طرح آن را متفاوت از شیوه و روش روشنفکران و جامعه‌شناسان استعمارزده متعارف قلمداد می‌کند. تفاوت مهم در اینجا آن است که حل و فصل بحران در نظر ما در گرو رجوع به لحظه انقلاب و میثاق و قرار ملی محکمی است که در آن لحظه ممکن شد. مسئله هویت، در واقع همان انقطاع از فرهنگ و تاریخ کودک، نوجوان و جوان ایرانی از تاریخ و پیشینه خود است. این امر تا حد زیادی به عدم تعادل بخشی میان سه فرهنگ ایران-اسلام و مدرنیته توسط حاکمیت است. فقدان اسطوره، قهرمان، دین سازمان یافته، فقدان گروه مرجع، سرکوب غرایز و... بحران هویت و کاهش حس تعلق و تعهد را بیش از پیش مهم کرده است. هویت فرهنگی و تمدنی یک ملت حاصل خودآگاهی نسبت به انباشتی تاریخی از تجربه‌های فرهنگی آن ملت است که در طول زمان شکل گرفته است. طبیعی است که این مبنا در مورد کشوری چون ایران با پیشینه تاریخی تمدنی هزاران ساله آن از اهمیت بسیار زیادی برخوردار باشد. چرا که مجموعه‌ای بی‌نظیر از انباشت‌های گوناگون تجربی را در خود اندوخته است. (آشنا و روحانی، ۱۳۸۹: ۱۶۲)

سه) در افقی فراملی نیز می‌توان شرایط را بازشناسی کرد: در اینجا نیز به اختصار بیان می‌گردد که برخلاف نظر روشنفکران غرب‌گرا، مسئلهٔ جامعهٔ ایرانی صرفاً دستیابی به امر ملی نیست؛ بلکه حفظ آن و مراقبت آن از گزند مخاطرات است. گرچه ما این مخاطرات را در شرایط حاضر جدی و عمیق و وسیع ارزیابی می‌کنیم. توضیح آنکه: ایران دست کم در منطقهٔ غرب آسیا تنها سرزمینی است که واجد ایدهٔ قدرتمند و ریشه‌داری از «امر ملی» است. در ادعایی بزرگتر باید گفت ایران یکی از ارکان تاریخی و تمدنی ظهور مفهوم دولت ملی در سپهر سیاست جهانی است که تفصیل این سخن در گنجایش این مقال نیست. همچنین ایرانیان از اواسط عهد قاجار به طور جدی با مسئلهٔ تأسیس دولت ملی مدرن مواجه بوده و آنرا تعقیب نموده‌اند. آنها این دولت ملت نوین را بر پایه‌های دعوی کهن «ایران‌شهر» برپای کردند. هویتی فراقومی که اقوام و مذاهب و بومیهای گوناگون را طی قرن‌های متمادی ذیل مفهوم واحدی به نام «ایران» گردآورده بود. حماسهٔ ملی ایرانیان - شاهنامه - گواه این ایدهٔ سیاسی در طول تاریخ است.

در این فرایند تاریخی نیز انقلاب اسلامی نقطهٔ عطف مهمی است که باید آنرا نتیجهٔ یک تکاپوی تاریخی دست کم هزارساله - از زمان سرایش شاهنامه تا عصر حاضر - دانست. تکاپویی که در متن آن ایرانیان توانستند میان هویت ملی و هویت اسلامی به آمیزه یا سنتزی پویا و قدرتمند و کارآمد دست یابند. این در حالی است که ملل منطقه ما غالباً هنوز درگیر تأسیس ملت و دستیابی به امر ملی هستند. (می‌توان از عراق، افغانستان، لبنان، پاکستان و... نام برد.) بنابراین در قیاس با ملل همجوار مسئلهٔ ما نه تأسیس امر ملی، که حفظ و بازیابی آن است. گرچه این امر خود بسیار خطیر و دشوار می‌نماید آنهم در شرایطی که در سراسر جهان و به‌ویژه در منطقهٔ ما هویت‌های خرد فروملی علم دعوی برافراشته‌اند و نظام قدرت جهانی و نظم سرمایه‌داری متاخر نیز پشتوانهٔ قدرتمند آنها چه به لحاظ فرهنگی و رسانه‌ای و چه به لحاظ سیاسی و اقتصادی است.

چهار) بنا بر آنچه گفته آمد مسئلهٔ مهم و بلکه مهمترین مسئلهٔ کنونی سیاست و نظام قدرت در ایران، حفظ و بازیابی طرح هویت ملی و بنیان‌های انسجام اجتماعی در جامعهٔ ایرانی بر پایهٔ سنت‌ها و موارث و تجارب کهن تاریخی و بنیادهای ذهنی و عینی و وجودی انقلاب اسلامی است. این امر مشخصاً دستور کار مهم سیاست در ایران است و همزمان پیشنهادی از سوی نهاد سیاست به نهاد علم. دانشگاه ایرانی و به خصوص علوم انسانی در ایران زمانی کارآمد و پویا خواهد بود که مقدمات طرح و پاسخ به این پرسش را فراهم کند. این امر نه در نهاد سیاست و نه در نهاد دانش به طور جدی و هم‌افزا پیگیری نمی‌شود. شاید یکی از زمینه‌های دستیابی به این مهم به میدان آمدن نهاد واسط میان سیاست و دانش باشد. مرکز بررسی‌های راهبردی ریاست جمهوری احتمالاً مهمترین نقطه‌ای است که می‌تواند این طرح مسئله را در میانهٔ دو نهاد دولت و دانشگاه تعقیب کند.

پنج) مراحل مهم و ابعاد اساسی طرح و تعقیب مسئلهٔ انسجام اجتماعی در ایران معاصر می‌تواند چنین باشد:

۱- شناخت پایه‌های کهن تاریخی انسجام اجتماعی و هویت ملی ایرانیان (چه در ساحت معنایی و چه در عرصهٔ

ساختاری و تامل و تدبیر در بازیابی و بازشناسی بدیل‌های معاصر آن)

- مشخصاً زبان فارسی و در مرحله بعد ادبیات فارسی رکن تقویم هویت فراقومی و فراگیر ایرانیان است. تحکیم پایه‌های زبان فارسی در چهار ساحت زبان اداری، زبان علمی، زبان فاخر ادبی و زبان روزمره از ضرورت‌های اساسی است. مسئله نسبت زبان‌ها و گویش‌های محلی با زبان ملی نیز مسئله اساسی است که نیازمند پژوهش و سپس سیاست‌گذاری است..

- فرهنگ جوانمردی، آیین فتوت و روحیه پهلوانی یکی از عناصر مهم فرهنگ عمومی و شاید مهمترین خصیصه فرهنگ عمومی در ایران در طول دورانهای متمادی بوده است. همین عنصر فرهنگی را می‌توان از عوامل فرهنگی توفیق انقلاب اسلامی چه در مرحله حدوث و چه در مرحله بقاء و عبور از گردنه‌های خطر چون جنگ تحمیلی دانست. پرسش آن است که چگونه می‌توان این خصیصه فرهنگی را تجدید و بازایی کرد؟ نهاد سیاست در ایران چگونه می‌تواند نماینده روحیات جوانمردی و فتوت باشد؟ سیاست‌مرد ایرانی و مشخصاً رئیس‌جمهور چگونه می‌تواند بی‌آنکه تکلف و تصنعی در کار آورد این خصلت‌ها را نمایندگی کند؟

- با توجه به این که هویت فرهنگی ایرانیان در طول تاریخ حاصل برخورد و آمیزش فرهنگ‌های مختلف بوده، به نظر می‌رسد «فرهنگ ایران باستان»، «فرهنگ اسلامی» و «مدرنیته» سه عنصر برجسته فرهنگ امروزی ما را تشکیل می‌دهند. در حقیقت، هویت در ایران معاصر میان سه منبع ایران (هویت سرزمینی و تاریخی)، اسلام (هویت معنوی، اعتقادی و جهان‌بینی وسیع) و غرب (منبعی فلسفی با کاربست‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی فرهنگی) قرار گرفته است و شایسته است هویت فرهنگی معاصر ایرانیان با در نظر گرفتن رویکردی هارمونیک و بر مبنای توزیع قدرت در این منابع سه‌گانه باید مورد توجه قرار گیرد. نکته بسیار مهم این است که در این منابع سه‌گانه اگرچه ایرانیت طول تاریخی گسترده تری را به خود اختصاص داده، اما این اسلامیت و به ویژه تشیع است که در حافظه تاریخی ایرانیان جزء رسوبات فعال شده و عملاً به هسته سخت هویت تبدیل شده است؛ چه این که اسلام و به ویژه قرائت شیعی آن، جامعه را تا پیش از ورود به دنیای مدرن اداره کرده و نظام و ساختار اجتماعی و فرهنگی را مدیریت کرده است؛ از سوی دیگر معاصر بودن تأثیرپذیری از موج منبع غربی هویت فرهنگی، جزء لایه سطحی هویت ایرانیان بوده و به حافظه تاریخی و رسوبات سخت فرهنگی ایرانیان نپیوسته است؛ از این روست که هویت فرهنگی متأثر از نگرش توحیدی اسلام و تشیع در میان منابع هویتی دیگر جایگاه ممتازی داشته و باید در بیان مؤلفه‌های هویت فرهنگی ایرانیان مورد توجه جدی قرار گیرد.

۲- بازاندیشی در گفتار سیاسی جمهوری اسلامی از «هویت ملی ایرانیان» و بازتعریف انگاره «ملت ایران»

جریان‌های سیاسی ایران معاصر هر کدام به یکی از عناصر اصلی حیات فرهنگی ایرانیان تکیه کردند. به طور خاص رژیم پهلوی هویت ملی آنها را با قرائت باستان‌گرایانه را محور تعریف ملت ایران قرار داد. نادیده گرفتن یا به رسمیت نشناختن ماهیت اسلامی فرهنگ ایرانی در گفتار سیاسی شاید مهمترین عامل سقوط رژیم پهلوی بود. پس از انقلاب عمدتاً هویت اسلامی و تعلق به «امت اسلامی» ایده مرکزی گفتار رسمی در تعریف ملت ایران شد. امروزه بسیاری از ایرانیان -چه خود را مسلمان بدانند یا ندانند- خود را ذیل مفهوم «امت اسلامی» تعریف نمی‌کنند یا لاقلاً این مفهوم برای هویت‌یابی ایشان کافی و بسنده نیست.. لذا بخشی از جامعه از مدار گفت‌وگو با حاکمیت بیرون افتاده و خود را محروم از مشارکت حقیقی در پهنه سیاست قلمداد کرده

و احساس هم‌سرنوشتی ملی خود را از دست می‌دهد. نظام سیاسی جمهوری اسلامی باید بار دیگر در ساحت گفت‌وگویی به تلفیق کارآمد امر ملی و امر اسلامی بیندیشد و بر اساس این بازاندیشی سازوکارهای تبلیغی و رتوریک سیاسی و حتی در مواردی روندهای حقوقی و قانونی و نظام اولویت‌گذاری خود را بازتعریف کند. گرچه در افق رهبری نظام، به ویژه در سی سال زعامت آیت‌الله خامنه‌ای پایه‌های مهم این امر نهاده شده است.

۳- شناخت علل ساختاری و عینی تضعیف انسجام اجتماعی و مهار آن

مواجهه دولت‌های بعد از جنگ با طرحهای توسعه خود ضربه‌های سهمناکی به ریشه‌ها و پایه‌های ارزشی و فرهنگی انقلاب اسلامی وارد آورده‌اند. به طور خاص شهرسازی و توسعه زیرساختهای شهری و تأسیسات صنعتی پس از انقلاب، درست در مقابل بسط هویت منسجم ملی، دینی و انقلابی بوده است. به طور کلی بی‌توجهی به امر زیست‌بوم چه از حیث طبیعی و زیست‌محیطی و چه از حیث فرهنگی مشکله اساسی سیستمهای توسعه در ایران بوده است. در این عرصه محورهای مهم و اساسی برای مطالعه و سپس برنامه‌ریزی وجود دارد که البته تحقق این امر منوط است به تصمیم و اراده ملی در دولت و بلکه کل حاکمیت. اینکه ما تولید مسکن و شهرسازی را صرفاً ذیل اقتصاد - آنهم در کی عقب‌مانده و تک‌ساختی از علم اقتصاد - تعریف نکنیم خود بخشی از مسیر حل بحران است. تشکیل کمیسیون فرهنگی دولت می‌تواند به نحو فرابخشی این امر را دنبال کند.

۴- شناخت و پایش روزآمد شکاف‌های متقاطع و چندلایه جامعه ایرانی

امروزه دیگر نمی‌توان با الگوی تقسیم متعارف جامعه به «وفادار، مخالف و میانه» یا «سفید و سیاه و خاکستری» جامعه را درک کرد. در حالی که بخش مهمی از بدنه حاکمیت همچنان آشکارا یا ناآشکارا با چنین رویکردی با جامعه روبرو می‌شوند. شکاف‌های گوناگون چه در ساحت ارزشی و هویتی چه در عرصه نسلی چه در زمینه اقتصادی و طبقاتی و چه در حوزه قومیتی و زبانی و مذهبی در حال فعال‌تر شدن هستند. این شکاف‌ها گاه یکدیگر را تشدید و گاه همدیگر را فرسوده و خنثی می‌کنند. به نظر می‌رسد الگوی اداره سیاست در ایران باید به سمت «مدیریت گوناگونی‌ها» پیش می‌رود. ما دیگر با یک ملت یکپارچه و یا امت واحده که آحاد مردمش از یک قبیله و قبیله باشند روبرو نیستیم. هویت‌های گوناگون اگر به رسمت شناخته نشوند، گرایش به واگرایی و مرکز‌گریزی را دامن می‌زنند. چگونه می‌توان در جهانِ هویت‌های سیال و متکثر از ایده «ملت» و دولت ملی پاسداری کرد؟ این پرسش مهمی است که باید سرفصل تاملات و پژوهش‌های ما باشد. شناخت و فهم تجارب حکمرانی سایر ملل و تطبیق آن با شرایط ایران خود می‌تواند یکی از مسیرهای مهم پیگیری موضوع باشد. به طور خاص یکی از زمینه‌های مهم و بسترهای اساسی که به این وضع دامن می‌زند، رسانه‌های نوظهور است. رسانه‌های جدید به ویژه شبکه‌های اجتماعی بستر خلق هویت‌های سیال و متکثر و هدم مرجعیت‌های ریشه‌دار اجتماعی است. این رسانه‌ها البته در عین حال امکان مشارکت عمومی در مسائل ملی و هم‌سخنی ملی ایرانیان و جریان پویای نقد و مطالبه‌گری و نظارت همگانی را فراهم کرده‌اند، لذا نمی‌توان صرفاً به چشم تهدید بدان نگرست.

۵- تصحیح نگاه دولت ملی در ایران از بینش امنیتی به بینش اجتماعی

همه این تدابیر زمانی به کار می‌آید و محقق می‌شود که حکمرانان ما بخواهند به مسائل جامعه ایران آنچنان که هست نظر کنند و در صدد رفع ریشه‌های بحران برآیند. تا زمانی که سیاستمداران و مدیران ما بحران‌ها را صرفاً در لایه امنیتی به توطئه اجانب نسبت می‌دهند و ریشه‌های درونی توفیق این توطئه‌ها را نمی‌بینند، کار به سامان نخواند رسید که طرح مسئله آسیب‌های اجتماعی و تأکیدات رهبری در این زمینه نشانه مثبتی است از توجه به این ریشه‌های درونی. البته باید پرسید که این امر در مقام تحقق چه سرنوشتی پیدا کرد و فراتر از جابه‌جایی میلیاردی بودجه‌ها چه عوایدی به بار داشت؟ در کل روایت تجارب دولت در مواجهه با مسائل اجتماعی و فرهنگی - چه تجارب موفق و چه ناموفق - خود سرفصل مهمی از کلیت کار است.

رویای ملی و روایت ایران آینده

بعد از جنگ جهانی دوم، نظم جهانی مبتنی بر الگوی دو قطبی شرق-غرب بود، شرق با محوریت ابرقدرتی شوروی و غرب با محوریت ابرقدرتی آمریکا؛ اما فروپاشی شوروی این الگو را تغییر داد و -لااقل روایت آمریکایی از تاریخ چنین می گوید که- نظم جهان یک قطبی با محوریت آمریکا شکل گرفت. در این دوران، گفتمان «توسعه» و مفاهیمی چون «جهانی شدن»، «دهکده جهانی» و ... بر مبانی اندیشه و علوم انسانی سایه انداخت؛ سخت می شد تصویر و ایماژی درباره آینده پیدا کرد که مولفه های آمریکایی و اتوپیای غربی در آن نباشد. به تدریج و بعد از گذشت دهه ۸۰ و ۹۰ میلادی، شکست های پی در پی برای این روایت اتفاق افتاد که باعث شد نوعی آشنایی زدایی نسبت به قدرت آمریکایی پدید بیاید. شکستن هیمنه غرب با محوریت آمریکا و بدبینی نسبت به روایت و رویای غربی-آمریکایی زمینه ای فراهم کرد تا دیگر ملت ها -مثل روسیه، ترکیه، ایران و ...- هم به طرح های بدیل فکر کنند و درباره آینده جهان حرف بزنند.

اکنون که در دوران نظم نوین جهانی یعنی نظم چندقطبی هستیم؛ کشورها و دولت های مختلف شرقی و غربی برای هژمون کردن روایت خود بر سایر ملت ها تلاش می کنند. این فرآیند در دهه کنونی و حوادث اخیر (تروریسم، آشوب های اجتماعی و کرونا) بسیار مشهود است. بدین معنا که پدیده های مذکور به عنوان ابزاری برای انتقال و تغییر قدرت در دست ابرقدرت ها قرار گرفته اند؛ اما آنچه واضح و مبرهن است، آینده از آن کشور و ملتی است که در تخالف با هژمون ناروا بتواند مبتنی بر هویت تاریخی و فرهنگی خود از اقتضائات و رخدادهای کنونی به نفع خود در طراحی روایت آینده سود ببرد. بنابراین ضروری است تا ما هم به طور دقیقی این تغییرات را بشناسیم و اقتضائات آن را کشف کنیم و روایت و ایماژ خود را از آینده تصویر کنیم و به دنبال تحقق الگوی خود باشیم، الگویی که مبتنی بر مبانی تفکری و فرهنگی و ظرفیت ها و اقتضائات بومی خودمان است.

اگر به دنبال روایت آینده و بساخت رویای ملی هستیم، این مهم صرفاً با شناخت دقیق تاریخ است که رقم می خورد و می توان در سایه این شناخت، «امروز» را به درستی فهم کرده و «آینده» را ترسیم نمود. چنان که مقام معظم رهبری نیز در بیاناتی اشاره می دارند: «می خواهیم از راه شناختن تاریخ خود، گذشته خود و برجستگان این تاریخ، خود را درست بشناسیم؛ امروزمان را درست بفهمیم و راه فردمان را تشخیص بدهیم و باز کنیم... ما به گذشته که نگاه می کنیم، با این چشم نگاه می کنیم. گذشته برای ما یک وسیله و آئینه ای است؛ مایه عبرتی است تا راه آینده مان را هموار کنیم.» (بیانات در دیدار مردم لار ۱۳۸۷/۲/۱۹)

بنابر منطق هرمنوتیک تاریخی، اگر می خواهیم گذشته و حال ما معنادار باشد، باید آینده را فهم کنیم، روایت تاریخ آینده که امروزه یکی از حوزه های در حال رشد علوم انسانی و تاریخ نگاری است. روایت تاریخ آینده در واقع امکان گفتگو با آینده را فراهم می کند، وظیفه آن ترسیم طرحی برای آینده است که گذشته و حال ما در پناه آن معنایی تازه می یابند. اگر ما آینده مان را نسازیم آن طور که ما می خواهیم، روایت خودمان را از آینده تعریف نکنیم و طرحی برای آن درنندازیم، آینده ما را می سازد آن طور که می خواهد.